



فصلنامه علمی زبان پژوهی دانشگاه الزهراء (س)

سال پانزدهم، شماره ۴۶، بهار ۱۴۰۲

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات ۲۱۲-۱۸۷

نظام شناختی مفهوم ترس در فارسی و عربی^۱

سمیه محمدی^۲، صلاح‌الدین عبدی^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۰۵

چکیده

در پژوهش حاضر، استعاره شناختی را به عنوان ابزاری مؤثر برای تحلیل زبان که یکی از نمودهای ذهن است، به کار می‌گیریم. در استعاره شناختی، بخشی از ویژگی‌های یک مفهوم فیزیکی بر بخشی از ویژگی‌های یک مفهوم انتزاعی‌تر منطبق می‌گردد و زمینه درک و بیان آن را فراهم می‌سازد. روش انجام این پژوهش، تحلیلی-معناشناختی است و مفهوم ترس در چارچوب نظریه اصلاح‌شده کوچش (Kövecses, 2020) مورد بررسی قرار می‌گیرد. وی بر این باور است که بسیاری از استعاره‌ها بر مبنای ملاحظات فرهنگی پدید می‌آیند و نه لزوماً بر اساس تجارب جسمانی مانند عامل ترس، تصور کردن بسیاری از پدیده‌ها و رویدادهایی که بدین‌من‌انگاشته شده‌اند. اهمیت پژوهش حاضر، شناسایی نظام شناختی عبارت‌های گسترده و به ظاهر پراکنده متضمن مفهوم ترس است و سعی بر آن بوده که نظم نهفته در پس ده‌ها عبارت، در ساختار به هم مرتبط شناختی، توصیف گردد. بررسی منتخبی از رایج‌ترین عبارت‌های شناختی زبان‌های فارسی و عربی، نشان می‌دهد که بسیاری از جنبه‌های مفهوم ترس در این دو زبان، مشترک و برخی دیگر مختلف است. داده‌های فرهنگ‌بنیاد این پژوهش، عمدتاً جزء استعاره‌های متجانس‌اند؛ یعنی هر دو زبان از استعاره‌های مشترک در سطح عام استفاده نموده، سپس اطلاعات شناختی فرهنگی خود را به آن افزوده و استعاره‌های خاص زبانی به وجود آورده‌اند. برای نمونه، استعاره «ترس، انجماد سیال درون ظرف است» در زبان عربی، استعاره عام (ترس سرما است) را انتخاب و عبارت فرهنگ‌بنیاد (خوف یجمد الدم فی العروق) را به وجود

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2022.38753.2121

شناسه دیجیتال (DOR): 20.1001.1.20088833.1402.15.1.7.0

^۲ دکترای تخصصی زبان و ادبیات عربی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران؛ s.mohamadi10@basu.ac.ir

^۳ دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران (نویسنده مسئول)؛ s.abdi@basu.ac.ir

آورده‌است، در حالی که در فارسی غالباً انجماد خود ظرف است که نمود زبانی دارد (تنم یخ کرد).

واژه‌های کلیدی: زبان‌های فارسی و عربی، نظام شناختی، مفهوم ترس، استعاره‌های متجانس.

۱. مقدمه

ترس، شادی، غم و خشم از احساس‌های بنیادین هستند. بنیادی بودن هیجانات به معنای فایده آن‌ها در انجام تکالیف اصلی زندگی است (ظرفیت سازش‌یافتگی). این تکالیف چالش‌ها و دشواری‌های مشترک انسانی مانند موفقیت‌ها، شکست‌ها، ناکامی‌ها و اموری از این قبیل اند. واژه بنیادی برای توصیف مؤلفه‌هایی به کار می‌رود که شرایط هیجانی پیچیده‌تر یا ترکیبی را می‌سازند (Rabiee et al, 2020, p. 666). به تعبیری، مرز دقیق و معینی میان احساس‌های بنیادین وجود ندارد. برای نمونه، فرد در حالتی که نمی‌تواند از حریف، انتقام آسب وارده را بگیرد، هم خشم را تجربه می‌کند و هم ترس را؛ یا با دیدن فیلم ترسناک و در رقابت‌ها و مسابقات، ممکن است هم ترس و اضطراب را تجربه کند و هم لذت ببرد. نتیجه اینکه جداسازی تعبیرهای احساسی و گروه‌بندی آن‌ها در دسته احساس‌های متفاوت، به معنای در نظر نگرفتن آمیختگی بخشی از دامنه احساسات با یک‌دیگر نیست.

ترس می‌تواند در معانی متفاوتی به کار رود. معانی مانند اضطراب، باک، بیم، پروا، تشویش، خوف، محابا، واهمه، وحشت، وهم، هراس، هول، هیبت و موارد مشابه که با توجه به این معانی متفاوت، می‌تواند نقطه‌های مقابل گوناگونی داشته باشد مانند ترسو در برابر شجاع، بیم و خوف کردن در برابر احساس امنیت، هول و تشویش و نگرانی در برابر آرامش و صبوری، احتیاط و حذر در برابر خطر کردن. ترس در عربی نیز در واژه‌های گوناگونی بازنمایی می‌گردد، مانند خوف، وجل، فزع، قلق، توتر، رهبة، ذعر، انبهار و موارد مشابه که نگاهی به آن‌ها نمایانگر گستردگی انواع ترس و معانی پنهان موجود در هر یک از آن‌ها است.^۱

^۱ برای نمونه:

- خوف: پیش‌بینی امر نامطلوبی از روی نشانه‌های ظنی یا قطعی است (Ragheb Isfahani, 1992, p. 303).
- خشية: خوف آمیخته با تعظیم است و بیشتر به دلیل علم به آنچه از آن خشیت داریم، به وجود می‌آید (Ragheb Isfahani, 1992, p. 283).
- رهب: ترس همراه با اضطراب و گوشه‌نشینی است (Ragheb Isfahani, 1992, p. 366).
- فرق: تفرق و تشویش قلب از خوف است؛ گویی فرد چنان می‌ترسد که قلبش می‌خواهد از هم متفرق و متلاشی شود (Ragheb Isfahani, 1992, p. 634).

در پاره‌گفته‌هایی مانند «رأیت أسدا» که بخش محدودی از زبان را تشکیل می‌دهد، یکی از ویژگی‌های مستعارمنه (أسد) قرض گرفته می‌شود و به مستعارله (فرد شجاع) نسبت داده می‌شود که به این روند آگاهانه، استعاره کلاسیک می‌گویند و اغلب در قلمرو ادبیات مطرح می‌شود چراکه نه از واقعیت برخوردار است و نه منجر به آن می‌شود، بلکه از شباهتی برآمده از «خیال» است و منجر به آن نیز می‌گردد. در واقع، در این رویکرد «استعاره کارآمدترین ابزار تخیل و به اصطلاح، نقاشی در کلام است» (Shamisa, 2002, p. 154). در بخشی از رویکرد سنتی، استعاره فراتر از آرایه است و نوعی کارکرد تعبیری می‌یابد و به همین سبب، در باب بیان (در کنار دو دیگر باب معانی و بدیع) مطرح می‌شود. از آن رو که به بیان و تعبیر از معانی نهفته در ذهن می‌پردازد؛ ولی رویکرد جدید به استعاره در «معناشناسی شناختی به بررسی رابطه میان معنا و ارجاع آن در جهان واقعی می‌پردازد» (Rasekh Mahand, 2010, p. 50). برای نمونه، در مورد مثال مورد اشاره، رابطه شیر و شجاع در رویکرد شناختی تغییر می‌کند و هنگام رویارویی با فردی شجاع یا رسیدن مفهوم شجاعت به ذهن، به صورت ناخودآگاه و غیر اختیاری، برخی از ویژگی‌های حوزه مفهومی شیر نیز در ذهن برجسته می‌گردد و نوعی رابطه میان دو حوزه مفهومی شیر و شجاعت، در ذهن برقرار می‌شود و فرد شجاع با شیر، شناخته و بیان می‌گردد. این گونه، روابط میان این دو حوزه، منجر به پدید آمدن واقعیت مفهومی «شجاع شیر است» و بازنمایی‌های این استعاره، نه فقط در زبان گفتاری و نوشتاری بلکه در نقاشی، فرش، سینما، تابلوهای تبلیغاتی-ارزشی، نمادهای ملیتی و حتی کیفیت شخصیت و رفتار افراد جامعه می‌گردد. گفتنی است که «توجه به استعاره را می‌توان مهمترین تحول در زبان‌شناسی شناختی دانست» (Langacker, 1991, p. 8).

در رویکرد شناختی، گرچه نقش استعاره از آرایه‌ای ادبی و ابزاری برای تعبیر به سازوکاری برای اندیشه ترقی می‌یابد، ولی نقش زبان به مثابه واسطه و ابزاری برای شناخت ذهن و چگونگی

- جن: ترس و ضعف قلب از چیزی است که بایسته است بر آن چیرگی داشت (Ragheb Isfahani, 1992, p. 186).

اما اینکه فرد به این دقایق معنایی برای انتخاب درست یکی از این واژگان، برای مفهوم‌سازی موقعیت ترسی که در ذهن دارد، آگاه باشد، چیزی است که حداقل امروزه دور از ذهن می‌نماید، البته گاهی با واژه‌هایی روبه‌رویم که بدون مراجعه به فرهنگ لغات و جستجوی ریشه معانی، بلکه بر اساس بازتاب یکی از واکنش‌های عینی (حقیقتاً یا فرضاً) که ما به هنگام ترس از خود نشان می‌دهیم، معنایشان در دسترس است، مانند:

- نگران: که به یکی از نمودهای عینی و واقعی ترس و تشویش که همان «نگاه کردن پیوسته» است، اشاره دارد.

- دلواپس: یعنی دل فرد [ذهن و فکر]، به سبب نگرانی برای موضوعی یا فردی، گویی پیش آن فرد یا موضوع مانده است. از جنبه شناختی در این پاره گفته، دل، در پس فرد مانده است و در درونش نیست.

- دلهره: ریختن یا هره کردن محتویات دل.

- اضطراب: به حرکت و جنبش و بی‌تابی و تحرک اشاره دارد.

کارکرد آن تصور می‌گردد و مانند برخی از دیگر رویکردهای زبان‌شناسانه، زبان فقط برای زبان بررسی نمی‌شود. در واقع، «زبان گنجینه‌ای مهم از شواهدی است که چگونگی این نظام [نظام مفهومی] را نشان می‌دهند» (Lakoff & Johnson, 2016, p. 13-14).

بر مبنای نظریه شناختی، مفاهیم انتزاعی بر اساس مفاهیم فیزیکی‌تر، درک و بیان می‌شود. در واقع، «در این رویکرد ساخت استعاره از ویژگی‌های اجتناب‌ناپذیر ذهن در نظر گرفته می‌شود که به منظور درک بهتر مفهومی انتزاعی از طریق مفهومی ملموس انجام می‌پذیرد» (Grady, 2007, p. 189). برای نمونه، هریک از پاره‌گفته‌های «تنم یخ کرد» در فارسی و «خوف یجمد الدم فی العروق» در عربی، نمودی از مفهوم ترس در نظام ذهنی سخنگویان این دو زبان است که این نظام، ترس را به عنوان پدیده‌ای انتزاعی با تجربه ملموس سرما مفهوم‌سازی کرده‌است و زبان، این سازماندهی ذهنی را در قالب عبارتهای مورد اشاره نمایان می‌سازد. در این استعاره، ترس به عنوان حوزه مقصد^۱ و سرما به عنوان حوزه مبدأ^۲ شناخته می‌شوند و پیوندهای میان این دو حوزه، نگاشت یا انطباق^۳ نام دارد که «اساسی‌ترین مسأله مطرح‌شده در در نظریه استعاره مفهومی نگاشت است. این اصطلاح از حوزه ریاضیات به عاریت گرفته شده‌است» (Grady, 2007, p. 190).

به گفته کوچش «حوزه‌های مقصد متداول شامل ۱۳ حوزه احساس، میل، اخلاق، فکر، جامعه یا ملت، سیاست، اقتصاد، روابط انسانی، ارتباط، زمان، زندگی و مرگ، مذهب، رخدادها و کنش‌ها می‌گردد» (Kövecses, 2019, p. 42-47) که ما در این پژوهش به بررسی حوزه عواطف، مطالعه موردی مفهوم ترس می‌پردازیم. به باور کوچش «فقط از طریق استعاره است که زبان عواطف قادر به تجسم و توصیف تجربه‌های عاطفی گوناگون و ناملموس می‌گردد [و اینکه] زبان، تنها بازتاب‌دهنده عواطف نیست بلکه آن‌ها را نیز می‌سازد. بر این اساس، ما آنچه را که احساس می‌کنیم به زبان می‌آوریم و آنچه را که بیان می‌کنیم احساس می‌کنیم» (Kövecses, 2000, p. 191-192). در پژوهشی پیکره‌ای «از میان ۱۰۰۰ رخداد-واژه ترس در زبان فارسی، تنها ۶۲ مورد از آن‌ها غیر استعاری محسوب می‌شدند» (Moloodi & Karimi Doostan 2017, p. 32) که این می‌تواند در راستای تأیید نقش بی‌همتای استعاره در فهم و بیان احساس باشد. در این جستار، برآنیم تا با بررسی شناختی عاطفه مورد اشاره به این پرسش‌ها پاسخ دهیم: نخست اینکه، رایج‌ترین حوزه‌های مبدأ برای فهم و بیان مفهوم ترس در زبان‌های فارسی و عربی کدام‌اند؟ دوم آنکه، چه

¹ target domain

² source domain

³ mapping

شباهت‌ها و تفاوت‌هایی در ساختار مفهوم ترس میان این دو زبان وجود دارد؟ سوم اینکه، رویکرد شناختی، چه الگوهای نمونه و غیر پیش نمونه‌ای را برای زبان‌های مورد اشاره تبیین می‌کند؟

۲. پیشینه پژوهش

در پیوند با پژوهش‌هایی که به بررسی ترس در زبان فارسی پرداخته‌اند می‌توان به چندین پژوهش اشاره کرد: از جمله، صراحی (Sorahi, 2013)، در رسالهٔ دکتری خود با عنوان «بررسی مقابله‌ای استعاره در زبان‌های فارسی و انگلیسی بر اساس نظریه استعاره‌های مفهومی»، به بررسی استعاره‌های خشم، شادی، غم، ترس و رنگ در زبان فارسی بر اساس الگوی شناختی-زبانی لیکاف و کوچس (Lakoff & Kövecses, 1987; quoted in Sorahi, 2013) پرداخته و آن‌ها را با زبان انگلیسی مقایسه کرده‌است. یافته‌های به‌دست آمده از این پژوهش، شباهت‌ها و تفاوت‌های فراوانی را میان استعاره‌های مربوط به احساسات مورد اشاره در این زبان‌ها نشان می‌دهد.

مولودی و کریمی‌دوستان (Moloodi & Karimi Doostan, 2017)، در مقاله‌ای با نام «رویکرد پیکره‌بنیاد به استعاره‌های شناختی در زبان فارسی: مطالعه حوزه مقصد ترس»، با بررسی ۱۰۰۰ رخداد واژه ترس در زبان فارسی به این نتیجه می‌رسند که بخش گستردهٔ مفهوم ترس در فارسی، استعاری است. این نتیجه، یکی از مهم‌ترین ادعاهای نظریه شناختی مبنی بر استعاری بودن بخش چشمگیری از نظام مفهومی را تأیید می‌کند.

افراشی و قوچانی (Afrashi & Ghouhani, 2018)، در مقاله «استعاره‌های حوزه مفهومی ترس در زبان‌های فارسی و انگلیسی: رویکردی شناختی و پیکره‌ای» به بررسی استعاره‌های مفهومی «ترس» می‌پردازند. این پژوهش به این نتیجه دست یافته که حوزه‌های مبدأ «ماده»، «نیرو» و «حرکت» پرکاربردترین حوزه‌ها برای مفهوم‌سازی «ترس» در پیکره هستند.

در پیوند با زبان عربی فصیح، بررسی تطبیقی در حوزه ترس نیافتیم، ولی غلامعلی زاده و همکاران (Gholamalizadeh et al., 2022) در مقاله «بررسی تطبیقی مفهومی زمان در آثار محمود دولت‌آبادی و یوسف ادریس» به بررسی تطبیقی چگونگی مفهوم‌سازی انتزاعی زمان از دید دو ادیب ایرانی و عربی پرداخته‌اند و به شیوه‌ای تطبیقی، استعاره مفهومی را بررسی کرده‌اند که این پژوهش، تا اندازه‌ای به مقاله حاضر مرتبط است.

منابع داده‌های پژوهش حاضر، اغلب مشتمل‌اند بر امثال و حکم دهخدا (چهار جلد) (Dehkhoda, 1984)، فرهنگ امثال و تعابیر عربی-فارسی (Nazemian, 2014)، المنجد فی

اللغة العربية المعاصرة (Malouf, 1994) و فرهنگ فارسی عامیانه (Najafi, 2008).

روش انجام این پژوهش، تحلیلی-معناشناختی است. بر این مبنا، گزیده‌ای از رایج‌ترین پاره‌گفته‌های استعاری مربوط به ترس از صورت‌های گفتاری و نوشتاری زبان‌های فارسی و عربی، برای مقایسه گردآوری شده‌اند؛ سپس، بر اساس «نظریه معیار اصلاح‌شده»^۱ که به وسیلهٔ کوچش^۲ (Kövecses, 2005) ارائه شده‌است، مورد بررسی و تحلیل قرار گرفتند. کوچش بر این باور است که باید به اصلاح تأکید بیش از اندازهٔ نظریه شناختی بر جهانی بودن استعاره‌ها پرداخت چراکه این نظریه باید بتواند جهانی بودن و گوناگونی استعاره را همزمان شرح دهد. وی استعاره را به صورت یک‌جا، واقعیتهای زبانی، مفهومی، عصبی، بدنی و اجتماعی-فرهنگی در نظر می‌گیرد و به همین سبب، در این پژوهش می‌کوشیم تا افزون بر نمودهای مجازی و استعاری احساس ترس، به برداشت‌های فرهنگی از فیزیولوژی و پدیده‌ها و رویدادهای محیطی نیز تا حد امکان نگاهی بیاندازیم.

۳. تحلیل داده‌ها

۳.۱. مجازهای مفهومی ترس

در نظریه شناختی، مجاز و استعاره با توجه به چگونگی انطباق در آن‌ها، از یک‌دیگر متمایز می‌شوند. در واقع «نقش انطباق، شناسایی یک حوزه مفهومی با حوزه مفهومی دیگر است یعنی میان دو حوزه متفاوت و مستقل از یک‌دیگر؛ ولی در مجاز، این ارتباط میان دو عنصر از یک حوزه است که یک عنصر در ذهن از طریق عنصری دیگر فعال می‌شود. بیابید به این نوع ارتباط «رابطه‌ی ازی»^۳ بگوییم. در مورد استعاره، یک عنصر شبیه عنصری دیگر می‌شود می‌توانیم این ارتباط را «رابطه‌ی انگاری»^۴ بنامیم. این ارتباط‌ها کاملاً از هم متمایزند؛ «رابطه‌ی ازی» یک «رابطه‌ی انگاری» نیست» (Kövecses, 2019, p. 251). برای نمونه، وقتی می‌گوییم «فلانی از ترس رنگش پریده» از آن جهت است که رنگ‌پریدگی با ترس رابطه‌ی مجازی دارد که در آن، علت (ترس) از طریق معلول (رنگ)، فعال می‌گردد. بنابراین، رنگ‌پریدگی ناشی از ترس است، چیزی مستقل و شبیه آن نیست. همچنین، به هنگام ترس، ضربان قلب افزایش می‌یابد، دمای بدن با وجود افزایش ضربان قلب، به جای اینکه مانند موقعیت‌های خشم، بالا برود برعکس پایین می‌آید و ممکن است احساس سرما کنید. به این دلیل که خون از اطراف بدن به سمت عضلات داخلی (برای آمادگی واکنش فرار یا حمله) می‌رود و رنگ بدن/چهره تغییر می‌کند (پریده یا سفید

^۱ the revised standard theory

^۲ Kövecses Zoltan

^۳ through-connection

^۴ as-if- connection

می‌شود)، تنفس سریع‌تر می‌شود و یا در سینه حبس می‌شود، هوشیاری ما نسبت به تهدید بیشتر و بر آن متمرکز می‌شود، چشم‌ها گرد می‌شود و ممکن است خیره بماند، مردمک چشم برای اینکه تهدید با وضوح بیشتری دیده شود گشاد می‌شود، ممکن است شدت ترس سبب اختلال در ادراک شود و یا فرد از هوش برود. انقباض عضلانی، لرز، تعریق، خشکی دهان، تغییر و لرزش صدا، مو به تن آدم راست شدن^۱، بند آمدن زبان، لکنت، جیغ^۲ و فریاد، در جای خود خشک شدن و تکان نخوردن یا از جا پریدن، حمله و درگیر شدن یا فرار، هشیاری مغز و بی‌خوابی از دیگر آثار ترس است. اشاره به هر یک از آثار ذکر شده برای بیان و تصور ترس، مجاز شناختی ترس به شمار می‌آید. به این نمونه‌ها در عربی توجه کنید:

۱. تَخَشَّرَ اللَّعَابُ فِي حَلْقِهِ: آب در گلویش جمع شد (Nazemian, 2014, p. 112).
۲. اصْفَرَّ / اَمْتَمَعَ وَجْهِي وَتَلَا حَقَّتْ أَنْفَاسِي: زرد شد / دگرگون شد رنگِ رویم و نفس‌هایم تند شد؛ «وجه شاحب»: رنگ و رو پریده (Malouf. 1994, p. 748).
۳. تسارعت دقات قلبه: تپش قلبش سریع شد؛ اهتزاز قلبه بين أضلعه خيفة: قلبش میان سینه‌اش از ترس لرزید.
۴. حبس أنفاسه: نفسش را حبس کرد (Malouf. 1994, p. 246)؛ برای تعجب نیز کاربرد دارد.
۵. وقف / قَبَّ / قَفَّ / انتصب شَعْرَه لشدَّة الخوف: مویش [به تنش] ایستاد (Malouf. 1994, p. 1551, 1120, 1175, 1415).
۶. تصبَّ عرقاً من الخوف: از ترس عرق ریخت (Malouf. 1994, p. 812).
۷. أغمى عليه من الفزع: از ترس غش کرد (Malouf. 1994, p. 1065).
۸. تتع / تَغْتَمُغُ / فأنفأ / كجلىج / تلعثم / كأكأ خوفًا: از ترس به تنه پته افتاد، لکنت گرفت (Malouf. 1994, p. 149, 164, 1072, 1272, 1287, 1208)؛ دقت در نمودهای زبانی مجاز لکنت زبان ناشی از ترس نشان می‌دهد که زبان عربی به سبب داشتن ویژگی اشتقاقی و در باب قرار دادن حروف، می‌تواند رخدادهای ساده آوایی را به آسانی در زبان معیار بازتاب دهد.
۹. عقد / عقل الخوف لسانه: ترس زبانش را بند آورد (Malouf. 1994, p. 998)؛ «يمنعه الوجهل من الكلام»: ترس مانع از صحبت کردنش می‌شد (همان، ۱۵۰۸)؛ وجم: یعنی از شدت ترس یا خشم یا ناراحتی سکوت کرد؛ «انعقد لسانى وخرست عن الكلام»: زبانم بند آمد و از تکلم لال شدم.

^۱ موی بر اندام راست شدن بر خلاف: لا يَهْزُ منه شَعْرَةٌ: هیچ مویی از او نمی‌لرزد. یعنی او را باکی نیست.

^۲ جیغ بنفش هم گویند. استفاده از این تعبیر برای صدای تیز و بلند می‌تواند از آن جهت باشد که شدت صدا، فراتر از محدوده و توانایی سمعی انسان باشد و اینکه ممکن است گوش را بخراشد و کر کند.

۱۰. صوت مرتجف: صدای لرزان (Malouf. 1994, p. 537).
 ۱۱. صرخ من الفزع: از وحشت فریاد زد (Malouf. 1994, p. 827).
 ۱۲. وأخذتُ أضحى وأستغیث: شروع به داد و فریاد و کمک خواستن کردم.
 ۱۳. رجع علی أعقابیه: عقب نشینی کرد؛ «تراجع أمام تهدید»: در برابر تهدید عقب نشست (Malouf. 1994, p. 535).
 ۱۴. هرب، فرّ، أدبر، اختفی: فرار کرد (Malouf. 1994, p. 1479) و در شکل استعاره ماند: أطلق العنان لساقیه: لگام را به پاهایش سپرد؛ أطلق رجلیه إلى الريح: پاهایش را برای باد رها کرد یعنی سپرد (Nazemian, 2014, p. 45). در فارسی: چون برق و باد گریخت، دو پا داشت دو تا دیگه قرض کرد، چون تیر از کمان جست.
 ۱۵. سهّده / أسهده الخوف: از ترس بیدار ماند (Malouf. 1994, p. 715).
- ترس، اغلب خود را با چنین پاسخ‌هایی نشان می‌دهد و اهمیت آن‌ها افزون بر سهمی که در ساختار شناختی ترس دارند در این است که چندین استعاره مهم را توصیف می‌کنند: بدن ظرفی برای احساسات به مثابه یک ماده است، دمای این ماده پایین و سرد است و موارد مشابه. همان گونه که می‌بینیم پاره‌گفته‌های هر دو زبان، اطلاعات شناختی مشترکی را از مجاز تأثیرات ترس نشان می‌دهند. دلیل وجود این میزان شباهت در پاره‌گفته‌ها به این سبب است که ترس، اثرات تقریباً مشابهی را بر بدن انسان‌ها به وجود می‌آورد. البته این موضوع به آن معنا نیست که پاره‌گفته‌های مجازی این دو زبان کاملاً مشابه با یک‌دیگر هستند، برای نمونه در فارسی، سفیدی چهره برای تصور و بیان ترس، برجستگی دارد ولی در عربی «زرد شدن از ترس» نیز مورد تأکید است.

۳.۲. استعاره‌های شناختی

افزون بر تصور و بیان ترس با واکنش‌های مختلف، که در ارتباط با مجاز اشاره شد؛ گاهی همین واکنش‌ها با بهره بردن از مفهومی مستقل مانند دما، ظرف، بیماری، حیوان و موارد مشابه تصور و بیان می‌شوند که استعاره‌های مفهومی ترس خوانده می‌شوند. در نگاه اولیه به نظر نمی‌آید که داده‌های زبانی ترس، دارای نظم و سازماندهی باشند ولی تحلیل آن‌ها از دیدگاه استعاره شناختی، خلاف این موضوع را ثابت می‌کند.

۳.۲.۱. ترس سرما است

در این جا، منظور مطلق سرما است، نه سرمای بدن که مجاز است. به این معنا که ابتدا سرمای

ناشی از ترس به صورت مجاز «سرماى بدن به جای ترس» تعبیر می‌شود. سپس، از طریق فرایند تعمیم، سرماى بدن به صورت مطلق سرما تصور می‌شود و در نهایت از مفهوم سرما برای درک مفهوم ترس بهره گرفته می‌شود. بنابراین، زنجیره مجاز، تعمیم و استعاره سبب شکل‌گیری استعاره «ترس به مثابه سرما» می‌شود. در واقع، این گونه استعاره‌ها، اصل مجازی دارند چرا که ریشه در عملکرد بدن دارند. در استعاره مورد اشاره، تجربه احساسی ترس با تجربه حسی-جسمی سرما، ارتباط و همبستگی تجربی دارد. به این صورت که فرد هنگام تجربه ترس، کاهش دما را در بدن خود تجربه می‌کند. نوع دیگری از ارتباط و همبستگی وجود دارد که عرصه آن، محیط است و میان برخی رخدادهای محیطی دیده می‌شود، برای نمونه، انقباض و کوچک شدن حجم نیز با سرما مرتبط است (شبه نیست)، نمودهای زبانی این نوع ارتباط را می‌توان در پس لایه‌های معنایی نمونه‌هایی مانند «از ترس موش شده بود» مشاهده نمود.

هنگامی که بسیاری از پاره‌گفته‌های متضمن معنای ترس را می‌نگریم، در می‌یابیم که با مبداهایی سازماندهی زبانی شده‌اند که اغلب از ویژگی‌های مربوط به «سرما» و استلزامات استعاری مربوط به آن هستند (در حالی که ممکن است فرد، الزاماً سرمای حس نکند): مانند یخ کردن، کرختی و بی‌حسی دست و پا، لرزیدن اندام‌ها، انجماد یا جمود یا خشکی زدگی صورت و اندام‌ها و بی‌حرکت ماندن، سفید شدن رنگ پوست یا رنگ پریدگی و موارد مشابه. به همین سبب، ما سرما را به عنوان مبدأ اصلی این دسته از پاره‌گفته‌ها برگزیدیم. نمونه‌های «ترس سرما است» مانند:

۱۶. تنم از ترس یخ کرد.

۱۷. تا سروکله‌شان پیدا می‌شد دست و پایم یخ می‌کرد (Najafi, 2008, p. 1507).

یکی از استلزام‌های استعاری سرما، بی‌حرکتی است چرا که یخ بستن جنبه جمود و عدم امکان حرکت را برجسته می‌کند به این معنا که ترس می‌تواند مانع حرکت و واکنش شود:

۱۸. خشکش زد. خشک شدن برای رطوبت و مصادیقی است که مقداری از سیال را در خود دارند. از آن جا که گاهی فرد ترسیده حالت انعطاف و واکنش آزادانه را از دست می‌دهد، گویی مانند چوب، خشک و فریز می‌گردد و توان حرکت و واکنش را ندارد:

۱۹. سر جاش میخ شد. میخ شیئی جامد و بی‌جان است و شدت بی‌واکنشی را برجسته می‌سازد.

۲۰. حس کردم که از ترس شدیدی کرخت شده‌ام. مثل اینکه بختک^۱ رویم افتاده بود، قدرت کوچکترین حرکتی نداشتم (Najafi, 2008, p. 135). در عربی می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره

^۱ بختک: کابوسی به صورت جسم سنگین که خود را روی سینه شخص خفته افکند و او را دچار اختناق و وحشت کند (Najafi, 2008, p. 135).

کرد:

۲۱. صُعِقَ فِي مَكَانِهِ: در جایش صاعقه‌زده شد (Nazemian, 2014, p. 217) یعنی خشکش زد از ترس یا تعجب.

۲۲. تَسَمَّرَتْ فِي مَكَانِي كَعَمُودٍ شَدَّ إِلَى الْأَرْضِ شَدًّا: سر جایم میخ شدم مانند ستونی که بر زمین محکم شده باشد. تفاوت این تعبیر با پاره گفته پیش از آن این است که صاعقه، نیرویی طبیعی است در حالی که میخ کوب شدن، به تصور کردن شخص ترسیده با میخی که در سطحی سخت کوبیده شده، اشاره دارد و به صورت نیرویی وارد آمده از منبع انسانی تصور و بیان شده است. بی‌گمان، خشم طبیعت و شدت ترس مفهومی شده در صاعقه‌زدگی بیشتر از نیروی وارده با ضربت چکش است.

۲۳. جَمَدٌ وَجْهُهُ مِنْ شِدَّةِ الدَّهْشَةِ: چهره‌اش از شدت ترس خشک شد.

همان گونه که اشاره شد ترس، مانع حرکت است. در واقع ترس، ایستادن انجام‌گونه برای جمع کردن حواس و افزایش هشیاری برای ارزیابی عامل هشداردهنده یا به جهت شوک و اختلال قوای جسمی و ادراکی است:

۲۴. لَقَدْ سَلَّتِ الْكَارِثَةُ حَرَكَتِي وَقَيَّدَتْ أَقْدَامِي وَعَطَلْتَنِي عَنِ الْحَرَكَةِ: آن سانحه توان حرکتم را فلج کرد و پایم را بند کرد و مانع از حرکتم شد.

۲۵. بَدَأَ كَأَنَّهُ مُسَمَّرٌ فِي مَكَانِهِ: به نظر می‌رسید که بر جایش میخ شده است (Malouf. 1994, p. 214).

۲۶. جَمَدٌ فِي مَكَانِهِ: سر جایش خشک شد (Malouf. 1994, p. 214).

همان گونه که از نامش پیداست پیشرفت (پیش+رفت)، حرکت را در خود دارد و از آن جا که «ترس، خشک شدن و میخ شدن بر جای است» بنابراین ترس نه تنها عامل جمود و مانعی فیزیکی برای امکان واکنش بدن است - و در صورتی که در مجاز اشاره شد، مانع تکلم و خواب نیز می‌شود - مانعی معنوی در سطح کلان زندگی نیز هست:

۲۷. ترس مانع پیشرفت است.

۲۸. نترس، رویاهات رو دنبال کن.

۲۹. این بزدل قدم از قدم بر نمی‌نداره. و در عربی:

۳۰. اجْتَازَ حَانِطَ الْخَوْفِ: از دیوار ترس عبور کرد یعنی بر ترس غلبه کرد (Nazemian, 2014, p. 7).

از دیگر لازمه‌های سرما، تغییر رنگ است. تغییر رنگ از واکنش‌های ترس است که به

شکل‌های مختلف مجازی و استعاری بیان می‌شود. برخی تعابیر استعاری به صورتی غیر عمدی و نا آگاهانه در ضمن خود به چرایی حالت رنگ‌پریدگی چهره به هنگام تجربه ترس اشاره می‌کنند، مانند «كَأَنَّ الدَّمَ لَمْ يَعِدْ يَجْرِي فِيهِ»: گویی خون در او جاری نبود (Malouf, 1994, p. 214)؛ چراکه ترس «هول يُجَمِّدُ الدَّمَ فِي الْعُرُوقِ»: هول و وحشتی است که خون را در رگ‌ها منجمد می‌کند (همان، ۱۴۹۵). این تعبیرها می‌تواند رنگ‌پریده صورت فرد ترسیده را از دیدگاه شناختی و ادراک ذهنی شرح دهد. گفتنی است که انجماد خون در عربی از تعابیر فرهنگ‌بنیاد این زبان برای تصور و بیان ترس است. و اما دیگر نموده‌های زبانی تغییر رنگ در عربی و فارسی:

۳۱. أَصْبَحَ وَجْهُهُ كَأَلْقَطَنِ نَاصِعِ الْبَيَاضِ مِنْ شِدَّةِ الْفَزَعِ: رنگش مانند پنبه سفید شد از شدت ترس.

۳۲. رنگش عین گچ سفید شده بود.

۳۳. رنگ به صورت نداشتند ترسیده و لرزان بودند (Najafi, 2008, p. 768).

از دیگر استلزامات سرما، لرز^۱ می‌باشد، «ترس و لرز»:

۳۴. چار ستون بدنم لرزید.

۳۵. از حرف رئیس پاسگاه پشتم لرزید (Najafi, 2008, p. 255).

۳۶. خدا اینها را کرده بلای جان آدم. فقط بلدند تن آدم را بلرزانند (Najafi, 2008, p. 326).

۳۷. گوشت تن آدم می‌لرزد (Najafi, 2008, p. 113).

۳۸. همه جانش به لرزه درآمد (Najafi, 2008, p. 28).

۳۹. با هر صدای زنگ تلفن از جا می‌پرد و به رعشه می‌افتد (Najafi, 2008, p. 357). و «ترس

لرز است» در عربی:

۴۰. تَشْعَرُ مِنْهُ الْأَيْدَانُ: بدن انسان از آن می‌لرزد (Nazemian, 2014, p. 117).

۴۱. تَرْتَعِدُ مِنْهُ الْفَرَائِصُ / الْمَفَاصِلُ: عضلات زیر شانه / مفاصل از آن می‌لرزد (Nazemian, 2014, p. 113).

لرزیدن عضلات زیر شانه برای تصور ترس، در فارسی نمود زبانی ندارد.

۴۲. شعرتُ بِکُلِّ جِسْمِي يَرْتَجِفُ / يَرْتَعِدُ / يَرْتَعِشُ^۲: حس کردم تمام بدنم می‌لرزد

(Malouf, 1994, p. 537, 563, 564).

^۱ باید اشاره کرد که مفهوم لرزیدن در پاره‌گفته‌های مورد اشاره در بخش حاضر، در صورتی که به عنوان مفهومی مستقل از بدن تصور شود، استعاری به شمار می‌آید یعنی مطلق لرز (نه اینکه بدن واقعاً بلرزد)؛ و از آن جهت که جزء استلزامات سرما به شمار می‌آید پاره‌گفته‌های آن در این جا ارائه شده‌اند.

^۲ در عربی، شاهد هم‌معنایی واژگانی گوناگونی برای بیان برخی مفاهیم مانند «لرزیدن» هستیم که می‌تواند به ویژگی اشتقاقی این زبان و امکان شرح واژگانی بیشتر در مقایسه با زبان فارسی اشاره کند: اقشعراً، ارتجف، ارتعد، اقشعراً، اصطک و موارد مشابه.

۴۳. هذا أمرٌ تصطكُّ له الرَّكبُ؛ این موضوعی است که زانو از آن به لرزه در می‌آید (Malouf, 1994, p. 580).

۴۴. اشتدَّ بى الذُّعْرُ فاصطكَّتْ أَسنانى: از ترس شدید، دندان‌هایم به هم می‌خورد.

۴۵. وداخلى فزع كبير هدأوصالى: ترسی بزرگ وارد شد که بندبند وجودم را لرزاند.

۴۶. شعر برجفة الخوف تقطع فؤاده وتمزق أحشائه: احساس کرد لرز ناشی از ترس قلبش را می‌کند و امعاء و احشایش را پاره می‌کند.

۴۷. ففز قلبى مرتعداً بين أضلاعى وأخذت أصيح وأستغيث: قلبم از لرزش شدید میان دنده‌هایم پرید و شروع به داد و فریاد و طلب کمک کردن کردم. یعنی لرز شدید می‌تواند بندهای دل را پاره کند و اینگونه قلب از جایش کنده شود. برای نمونه در فارسی: قلبم آمد توی دهانم.

۴۸. بعث إليه هزة الخوف (Nazemian, 2014, p. 100): ترس و لرز برایش فرستاد [به‌جانش انداخت]

۴۹. انتفاضة خوف: لرز ترس (Malouf, 1994, p. 1437).

۵۰. اهترأ امام كارثة: در برابر حادثه لرزید (Malouf, 1994, p. 1482)، این تعبیر برای ترس توأم با ناراحتی شدید است.

و اما جمود و ایستایی فرد ترسیده، به مثابه قدرت و استقامت نیست مانند آنچه در پاره‌گفتارهایی مانند «ما بیدی نیستیم که با این بادا بلرزیم» و «صُلبٌ يهزأ بالمخاطر» (Malouf, 1994, p. 845) می‌بینیم؛ بلکه:

۵۱. يَقَعُ من نَفْحَةٍ: با یه فوت می‌افتد (Malouf, 1994, p. 1550)؛ یا از فرط شکنندگی دو نیم می‌شود:

۵۲. قَصِمَ الرَّجُلُ: مرد دو نیم شد (Malouf, 1994, p. 1162)؛ یعنی بسیار ترسو و ضعیف شد. در فارسی، این نصف شدن به عمر یا جان تعلق می‌گیرد: نصف عمر / نیمه‌جان شدم. ترس افزون بر لرزیدن با تکان خوردن شدید و ناگهانی نیز تصور و بیان می‌شود:

۵۳. همه‌مان رفتیم قایم شدیم نمی‌دانی چه هول و تکانی خوردم^۱ (Najafi, 2008, p. 1497). گاهی تکان خوردن ناگهانی و شدید منجر به پاره شدن بندهای دل گشته و دل از جا به طور ناگهانی و با شدت کنده می‌شود:

۵۴. از پله‌ها که بالا می‌آمد ... قلب من می‌خواست از جا کنده بشود (Najafi, 2008, p. 1093).

^۱ گاهی یکه خوردن به معنای جاخوردن یا تکان خوردن بر اثر رویارویی با امر غیر مترقب و غافلگیری است. مانند: سلام کردم یکه خورد و سرش را بلند کرد. (یکه خوردن: ناگهان تکان خوردن)؛ و گاهی یکه/ جا خوردن برای بیان شدت تعجب است. مانند، در برخورد اولش با جناب رئیس، از جوانی او یکه خورد (Najafi, 2008, p. 1513).

۵۵. قلبم اومد تو دهنم. یعنی از جایش کنده شد [نزدیک به این عبارت در عربی، این تعبیر وجود دارد: «بلغت القلوب الحناجر» (Malouf, 1994, p. 337) با این تفاوت که برای مفهوم قطع امید کردن است مانند آنچه در فارسی برای پایان صبر و تحمل می‌گوییم: دیگه به اینجام رسیده]. و گاهی این قلب نیست که جدا می‌شود بلکه: روح از تن جدا می‌شود، قبض روح شد؛ طارت نفسهُ شَعاا.

۵۶. هول و تکان واسه قلبت خوب نیست (Najafi, 2008, p. 318) تکان خوردن: دچار ضربه عصبی شدن.

۵۷. از دیدن این پیشامد بند دلش پاره شد و گفت کار من ... تمام است (Najafi, 2008, p. 1116).

کنده شدن قلب، می‌تواند به شدتِ بالارفتن ضربان قلب اشاره داشته باشد، گویی قلب از شدت ضربان کنده می‌شود. پاره شدن بند دل در فارسی برای تصور شدت هول و تکان ناگهانی و جدا شدن قلب کاربرد دارد، ولی این تعبیر در عربی برای مفهوم‌سازی غم و ناراحتی شدید است: انقلب المكان إلى مباحة تمزق نياط القلوب: آن مکان به جایی تبدیل شد که بند دل‌ها را می‌برد؛ تقطعت نياط قلبه: بندهای قلبش پاره شد (Nazemian, 2014, p. 117) یعنی از ناراحتی و اندوه شدید.

یکه و تکان خوردن در تصویری بزرگتر می‌تواند از نمودهای زبانی استعاره «ظرف» نیز باشد چراکه این تکان خوردن است که منجر به حرکت سیال و ریختن آن می‌شود:

۳.۲. ترس ماده درون ظرف است

همان‌گونه که گفته شد در بخشی از تعبیرها، مفهوم ترس با اینکه فرد «خشکش بزند» تصور و بیان شد. ولی این به معنای آن نیست که در درون فرد نیز آب از آب تکان نخورد و بی حرکت باشد؛ بلکه ترس شدید، نیرویی است که درون فرد را عمیقاً تکان می‌دهد. در واقع، بخشی از نظام شناختی ترس به این صورت است که گویی در تجربه ترس شدید و ناگهانی، ترس همچون شیئی، یک‌باره در ظرف دل می‌افتد ← در اثر آن دل به عنوان ظرف و محتویات درون آن تکان می‌خورد ← اگر شدت تکان زیاد باشد، محتویات ظرف دل می‌ریزد یا خالی می‌شود ← گاهی شدت تکان به اندازه‌ای است که منجر به پاره شدن بند دل گشته و دل با شدت از جا کنده می‌شود:

۵۸. ترس به دلش افتاده بود (Najafi, 2008, p. 559).

۵۹. هول افتاد توی دلم (Najafi, 2008, p. 1496).

۶۰. دلم هُرّی می‌ریزد پایین (Najafi, 2008, p. 1032)؛ هُرّه کردن یعنی یکباره و ناگهانی ریختن (دل + هره).

۶۱. یک‌دفعه توی دلم خالی شد، نکند آتش زدن ماشینش را به گردن من بیاندازد؟ (Najafi, 2008, p. 688)؛ شدت وقوع شیئی در دل چنان بوده که هیچ سیالی در دل باقی نمی‌گذارد. عکس این حالت: نگذاشتن که آب توی دل کسی تکان بخورد (Najafi, 2008, p. 1216)؛ یعنی بترسند یا مضطرب شوند.

گفتنی است که در مورد ماهیت سیال در (دلم ریخت) اطلاعات چندانی از نمونه‌ها به دست نمی‌آید هر چند در برخی نمودهای زبانی برای از بین رفتن احساس ترس، این سیال، خود ترس تصور می‌شود که می‌ریزد یا خالی می‌شود: أفرغَ روغّه (Najafi, 2008, p. 598)؛ ترسش ریخت.

دل، زهره و جگر از اندام‌های درونی‌ای هستند که به مثابه ظرف برای تصور مفهوم جرأت و شهامت به کار می‌روند که هرچه ظرف کوچک‌تر باشد، میزان شجاعت کمتر است. در واقع، قرن‌ها پیش از آنکه منبع شجاعت، ترس و بسیاری دیگر از مفاهیم احساسی در مغز جست‌وجو شود، در دیگر اعضای بدن مکان‌یابی می‌شد. گویی مغز فقط جای فکر و اندیشه تصور می‌شد. در پاره‌گفته‌های زیر، خود ظرف برجستگی دارد و درباره ماده یا وجود آن توضیحی نیست:

۶۲. دل نداری نبین؛ ترس، دل نداشتن است؛ در واقع منظور از دل نداشتن، دل کوچک داشتن است.

۶۳. او جگر این کار را ندارد (Najafi, 2008, p. 378).

۶۴. از غروب به بعد بیرون ماندن از خانه، زهره شیر می‌طلبید (Najafi, 2008, p. 833)؛ در گذشته به فرد ترسو، می‌گفتند: کبک‌زهره (Dehkhoda, 1984, p. 1191)، یعنی زهره‌اش کوچک است.

۶۵. جنم این کار را ندارد (Najafi, 2008, p. 390)؛ جنم: ذات، سرشت، نهاد، وجود

۶۶. دل توی دلم نبود پاک خودم را باخته بودم (Najafi, 2008, p. 673)؛ در این تعبیر فرهنگ‌بنیاد فارسی، ظرفی در ظرف دیگر تصور شده‌است که دل دوم می‌تواند به محل دل اشاره داشته باشد یعنی دلم سر جایش نبود، آرام و قرار نداشتم.

۶۷. همین که این حرف را شنید خالی کرد؛ یعنی خودش را باخت، تسلیم شد؛ تمام بدن، ظرف است.

۶۸. قالب تهی کرد.

فصلنامه علمی زبان پژوهی دانشگاه الزهراء^(س)، سال پانزدهم، شماره ۶۶، بهار ۱۴۰۲ / ۲۰۱

۶۹. وقتی به بچه‌ها فکر می‌کنم، ترس سراسر وجودم را فرا می‌گیرد؛ اما استعاره «ترس ماده درون ظرف است» در پاره گفته‌های عربی:

۷۰. ألقى الرعبَ في قلبه: رعب و وحشت در دلش انداخت (Nazemian, 2014, p. 63).

۷۱. أوقع في القلب خوفاً من شيء ما: در دلش ترس از چیزی انداخت (Malouf, 1994, p. 508).

۷۲. أوقع الخوفَ في رُوعه: ترس به جانش انداخت (Malouf, 1994, p. 598).

۷۳. وُقِعَ في نفسه خوفٌ: ترسی در وجودش افتاد.

۷۴. انخلع قلبه في صدره: قلبش در سینه‌اش کنده شد (Malouf, 1994, p. 82).

۷۵. انحدر قلبه إلى أحمصيه (Nazemian, 2014, p. 81): قلبش به طرف نوک پاهایش سرازیر شد، مانند (دلش ریخت) در فارسی.

گفتنی است که «جدا شدن قلب از جای خود» در عربی به چند روش شرح داده می‌شود: پرش قلب، خارج شدن آن، پرواز قلب و دیگری اینکه ترس به مثابه حیوانی درنده آن را از جای می‌کند:

۷۶. قفز قلبی مرتعداً بین أضلاعی: قلبم در حالی که می‌لرزید میان دنده‌هایم پرید.

۷۷. وازدادت دقات قلبی حتی أحسست به یکاد یخرج من بین ضلوعی: تپش قلبم زیاد شد به حدی که احساس کردم نزدیک است از میان دنده‌هایم خارج شود.

۷۸. اذا صوت العصفور طار فؤاده: از شنیدن صدای گنجشک قلبش پرواز می‌کند (Nazemian, 2014, p. 24)؛ یعنی بسیار از جنبه روانی ضعیف و ترسنده است. در فارسی: از سایه خودش هم می‌ترسد.

۷۹. الخوفُ نَهَشَ قلبه: ترس قلبش را پاره کرد (Nazemian, 2014, p. 157).

۸۰. شعرت برجفة الخوف تقطع فؤادی و تمزق أحشائی: احساس کردم لرز ناشی از ترس، قلبم را می‌کند و امعاء و احشایم را پاره می‌کند.

ولی در شجاعت، قلب سر جایش محکم و استوار می‌ماند و از ترس تکان نمی‌خورد یا به لرزه نمی‌افتد:

۸۱. ثابتُ الجأش / الجئان (دارای قلبی استوار و ثابت): دلیر، بی‌باک، تترس، آرام، خون‌سرد (Nazemian, 2014, p. 121).

۸۲. شاب منفوخ: جوان باد شده (Malouf, 1994, p. 1432)؛ یعنی ترسو. ماده در این تعبیر سیالی از جنس باد/ گاز است. پهلوان پنبه در فارسی نیز به ظاهر قوی و غلط‌انداز و واقعیت ضعیف

اشاره دارد. ولی گاهی این خود ظرف است که برجستگی دارد، برای نمونه:

۸۳ زهره آب شد.

۸۴ هاع قلبه: قلبش از ترس وار رفت (Malouf, 1994, p.1500).

و گاهی ظرف، نه آب می شود و نه چنان که گذشت کنده می شود، بلکه شکسته می شود:

۸۵ زهره ترک شدم (Najafi, 2008, p. 833).

۸۶ انشقت مرارته: زهرش ترکید (Malouf, 1994, p. 785).

از دلایلی که به هنگام شکستن یا شکافتن ظرف، «زهره» به کار می رود، می تواند سبب مرگ شدن این تجربه فیزیولوژیک باشد؛ چرا که ترس شدید می تواند عامل مرگ شود (نظیر: از ترس سخته کرد)

و گاهی جای ظرف و مظلوف به جهت شدت بالای احساس، بدل می گردد و ترس، ظرف

می شود:

۸۷ وقع فی رهبة: در ترس افتاد (Malouf, 1994, p. 1551)؛ به تعبیری شدت ترس با زیادی مقدار آن، تصور شده است که فرد ممکن است از این دریای هول و وحشت به ساحل آرامش نیز برسد: وصل إلى شاطئ الأمان (Malouf, 1994, p. 768) و در فارسی: او را به وحشت انداخت.

۳.۲.۳. ترس بیماری است

عمق و شدت بیش از اندازه ترس و عدم کنترل آن، ممکن است عملکرد جسمی و ذهنی فرد را آشفته سازد و فرد از نظر جسمی بیمار گردد یا از جنبه روانی و ادراکی، دچار اختلال شود و حتی دیوانه شود:

۸۸ ترس مرضی یا بیمارگونه (فویبای فضای بسته)

۸۹ درمان ترس

۹۰. از ترس سخته کرد.

۹۱. از ترس دیوانه شد.

۹۲. ترس جنون آمیز. برخی از نمودهای زبانی «ترس بیماری است» در عربی عبارت اند از:

۹۳. أصاب بجلطة قلبیه خوفا: از ترس سخته کرد.

۹۴. مشلول من الخوف: از ترس فلج شد (Malouf, 1994, p. 791).

۹۵. رهاب احتجاز: فویبای فضای بسته (Malouf, 1994, p. 590).

۹۶. مسّه جنون: جنون بهش دست داد (Malouf, 1994, p. 488).

دقت در واژگان «دیوانگی» در فارسی و «جنون» در عربی نشان می دهد که سخنگویان این دو زبان

در گذشته برای اختلال شدید ادراکی به علل غیرعادی «دیو و جن» باور داشته‌اند.

افزون بر بیماری جسمی و روانی، مرگ و پیری نیز می‌تواند برای بیان شدت بسیار ترس به کار رود:

۹۷. روح از تنش جدا شد.

۹۸. قبض روح شد. مرگ در این دو نمونه، به مثابه جدا شدن روح از قالب تن است. در عربی:

۹۹. طارت نفسه شعاعا: جانش از ترس پر زد (Malouf, 1994, p. 775).

۱۰۰. تَشِيبُ لَهولَه الولدانُ: بچه‌ها از ترس آن پیر می‌شوند (Nazemian, 2014, p. 115). در فارسی، این عمر فرد است که کوتاه می‌گردد از آن جهت که نصف می‌گردد: نصفه عمر شدم.

۳. ۲. ۴. ترس رفتار حیوانی است

۱۰۱. از ترس موش شده بود (Najafi, 2008, p. 1373)؛ دنبال سوراخ موش بگردد؛ یعنی بترس (انقباض و جمع و کوچک شدن فرد ترسیده در این مفهوم‌سازی می‌تواند مطرح باشد).

۱۰۲. بزدل (بز+دل)؛ بز در فارسی از آن جهت که واکنش سریع نشان می‌دهد یا اینکه «ارتعاش صدای آن بر نقش این حیوان در مفهوم‌سازی ترس تأثیر می‌گذارد» (Afrashi & Ghouhani, 2018, p. 54).

۱۰۳. فلانی مثل سگ می‌ترسه.

۱۰۴. مادر داشت آن طرف خیابان بال‌بال می‌زد که نکند بچه بی‌محابا بدود توی خیابان.

۱۰۵. حالا واسه من دُم در آورده! پیشترها روبه روی من جیک نمی‌توانست بزند (Najafi, 2008, p. 402)؛ ترسیده جوجه است. جیک زدن: کنایه از اعتراض و صدای کسی در آمدن.

۱۰۶. یه پخ کنی دو متر می‌پره هوا. در رابطه با استعاره «ترس رفتار حیوانی است» در عربی:

۱۰۷. خاف كالقَطْه الصغیره: مانند یک بچه گربه ترسید.

۱۰۸. أجبِنُ من نعامه: ترسو تر از شتر مرغ (Nazemian, 2014, p. 7).

۱۰۹. أحذر من غراب: ترسو تر از کلاغ (Dehkhoda, 1984, p. 85).

۱۱۰. أخذ الرعب يدب فـی قلبه: ترس و وحشت شروع به خزیدن در قلبش کرد (Malouf, 1994, p. 442)؛ در این پاره گفته، خود ترس به مثابه حیوان تصور شده و نه فرد ترسو یا ترسیده.

گفتنی است که فارسی‌زبانان از مبداهای حیوانی گوناگونی برای تصور و بیان ترس یا فرد ترسو، بهره می‌گیرند که بیشتر آن‌ها در گذشته رایج بوده‌اند، مانند: «اشتردل، بزدل، مرغدل،

آهودل، کبک‌زه‌ره» (Dekhoda, 1984, p. 1231). فراوانی بالای کاربرد دل در این تراکیب برای مفهوم‌سازی ترس افزون بر دیگر عوامل ظرف‌انگاری دل، می‌تواند نمایانگر تأکید بسیار بر نهان داشتن و درونی کردن این احساس بوده و ریشه در فرهنگ درون‌گراتر ایرانی داشته باشد. گاهی ترس به مثابه پدیده‌ای در نظر گرفته می‌شود که فرد ترسیده را بر می‌دارد ولی عبارت‌های شناختی، معلوماتی در مورد این مبدأ، ارائه نمی‌دهند. یعنی مشخص نیست آن‌چه نیروی برداشتن فرد ترسیده را دارد مرکب است یا از نیروهای طبیعی همچون آب، باد و مانند آن است. ولی آن‌چه در این تعبیرها برجسته بوده، این است که دیگر فرد توان کنترل ترسش را ندارد و نیروی ترس او را کاملاً تسلیم و بی‌اختیار کرده‌است:

۱۱۱. مردم هول برشان داشت (Najafi, 2008, p. 1496). در عربی: أقله الخوف: ترس او را حمل کرد (Nazemian, 2014, p. 57)؛ یعنی ترس برش داشت، همه وجودش را فرا گرفت. باید افزود که حوزه‌های مبدأیی که ترس با آن‌ها تصور و بیان می‌شود، مانند جمود، سرما، بیماری و دیوانگی، ارزیابی بسیار منفی از ترس ایجاد می‌کنند، برخلاف متضادهای آن‌ها یعنی انعطاف و آزادی حرکت، دمای مطبوع و سلامت جسم و روان که مثبت ارزیابی می‌گردند. در واقع، این حوزه‌های مبدأ، چگونگی احساس فرد را هنگام تجربه احساس ترس به تصویر می‌کشند که مطابق با آن‌ها ترس، احساسی ناخوشایند و حالت فیزیکی-روانی نامطلوب است. همچنین، حوزه‌های مبدأیی مانند ماده درون ظرف، دما، نیروی طبیعی یا فیزیکی، حیوان و بیماری از زمرة حوزه‌هایی هستند که برای مفهوم‌سازی دیگر مفاهیم احساسی نیز به کار می‌روند و جنبه عمومی دارند.

۴. الگوهای شناختی ترس

از دید کوچش، مفهوم عام ترس را می‌توان به سه الگوی اصلی و بسیاری خوشه‌های فرعی گروه‌بندی کرد که الگوهای اصلی عبارت‌اند از:

الف. ترس به مثابه پاسخی آنی به علت: در این نوع ترس، تجربه و احساس فرد بسیار عمیق است و به موقعیت تهدیدگر، پاسخ فوری و شدید می‌دهد. فرد، انواع پاسخ‌های فیزیولوژیک و چهره‌ای را از خود نشان می‌دهد. نمی‌تواند مانع احساس خود شود و در این رابطه منفعل است. عمق و شدت بیش از اندازه ممکن است کنترل او را مختل کند. به سرعت باید تصمیم بگیرد که درگیر پاسخ‌های رفتاری شود و حمله یا فرار کند. ممکن است فرد شوکه شود و قوای جسمی و فکری‌اش دچار اختلال گردد. محتوای مجازها و استعاره‌های دال بر شدت و کنترل تحت این الگو قرار می‌گیرد (تم از ترس یخ کرد، حمله کرد).

ب. ترس به مثابه ضد ارزش: این الگو برخلاف «ترس به مثابه پاسخی آنی» با احساس نیرومند و آنی شناخته نمی‌شود؛ بلکه بر عکس، این شکل از ترس نتیجه علل مبهم، کلی و زمینه‌ای است که با پاسخ‌های احساسی شدید و کنترلی-تنشی شناخته نمی‌شود. فرد از دیدگاهی منفی (مورد تهدید واقع شده) به جهان می‌نگرد و این حالتی با دوام و ناخوشایند است که با او یکی شده و درون اوست و رهایی از آن، دشوار و مستلزم زمان زیادی است. این نوع ترس اغلب با استعاره‌های زیر همراه است: ترس ضعف است، مانع است، سکون و عدم پیشرفت است، بیماری است، یک چیز پنهان و نامطلوب است.

ج. ترس به مثابه احساسی ناخوشایند: این شکل از ترس، بسیار رایج است. ما می‌گوییم «این موضوع باعث نگرانی من شد؛ حدث ما یقلقنی» ولی دچار پاسخ‌های احساسی شدید نمی‌شویم. واکنش ما می‌تواند پاسخ‌های ظریفی مانند رنگ‌پریدگی و اندکی بالا رفتن ضربان قلب باشد و معمولاً نیازی به کنترل نیست.

افزون بر الگوهای اصلی مورد اشاره، الگوهای فرعی نیز در ساختار مفهوم ترس نقش زیادی دارند. برخی از این الگوها را می‌توان در نمودهای فرهنگ عرفی و دینی زبان‌های مورد نظر جستجو کرد. در واقع، «استعاره شناختی و فرهنگ، دو پدیده جدایی‌ناپذیر به شمار می‌روند و رابطه بین این دو، دوسویه و تعاملی است به گونه‌ای که هم بخشی از فرهنگ محصول استعاره است و هم استعاره‌ها در تولید و تفسیر خود به فرهنگ وابسته هستند» (Yu, 1998, p. 45).

۵. فرهنگ ترس در میان عرب‌زبانان و فارسی‌زبانان

مفهوم ترس که بخش اعظم آن استعاری است در عین اینکه واقعیتی بدنی، شناختی، عصبی و زبانی بوده، اجتماعی-فرهنگی نیز هست. در ادامه، به برخی از پاره فرهنگ-زبان‌های عرفی و دینی می‌پردازیم که بخشی از مدل‌های فرعی یا غیر پیش‌نمونه‌ای را می‌توان در آن‌ها جستجو کرد.

گاهی برخی از اعضای بدن به سبب باور و برداشت فرهنگی، به مثابه پیام‌آور درد و محنت انگاشته شده و مورد بیم قرار می‌گیرند (الگوی فرهنگی فیزیولوژی به مثابه علت)، مانند شکل پیشانی و خطوط کف دست که ممکن است از بخت بد خبر دهند، بد بودن یا سنگین بودن پای کسی (بد قدم، قدمش سنگینه^۱)، بد بودن نفس کسی (بد نفوس به معنای منفی باف^۲)، سیاه بودن

^۱ قَدَمُ السَّلْعِل: قدم خیر، خوش قدم (Nazemian, 2014, p. 286)؛ قَدَمُهُ أَخْضَر (قدمش سبز است)؛ اِشْتَدَّتْ وَطْأَةُ الشَّيْءِ: محل قدم آن سنگین شد. کنایه از بیماری، مصیبت، ضربه روحی و بلاهای سخت (Nazemian, 2014, p. 41)، شَدِيدَةُ الْوَطْأَةِ: تحمل‌ناپذیر، ستمگر، سخت، پرفشار (Nazemian, 2014, p. 204).

^۲ چراکه از نظر فرهنگی کسی که احتمال خطر چیزی را دهد امکان وقوع آن را بیشتر می‌کند، گویی خود فرد نیز عاملیت پیدا می‌کند: «گر اندیشه بد کنی بد رسد» (Dekhoda, 1984, p. 1272).

سقف دهان کسی (سَقَشَ سیاهه به معنای بدنفوس)، خنده زیاد چرا که اندر پس هر خنده دو صد گریه مهیاست، صبر آمدن^۱، چشم خوردن^۲ و مواردی از این قبیل. بیان این نکته ضروری است که ارتباط این اعضا با ترس و غم، مبنای فرهنگی دارد، نه مبنای تجربی واقعی که از منظر دانش تجربی قابل توصیف باشد. گاهی برخی مفاهیم شبه فیزیولوژیک، عامل ترس و حذر قرار می‌گیرند. مانند سرشت و خلقت فرد: به بد گوهران بر بس ایمن مشو (Dehkhoda, 1984, p. 379)؛ خواب بد^۳.

جنسیت فرد نیز می‌تواند عامل ترس و حذر باشد: از زن باید ترسید یعنی حذر کرد از آن رو که گمان می‌رود رازدار نیستند و یا مکر می‌کنند «النساء حباثل الشيطان» (Dehkhoda, 1984, p. 428)؛ هر چند در عربی آشکارا شاهد تغییرهایی هستیم که به نوعی جنس مؤنث را با مبداهایی همچون رنج و گرفتاری نیز تصور و بیان می‌کند. مانند: بنات الدهر به معنای گرفتاری‌ها و بدبختی‌ها؛ بنات الصدور به معنای ناراحتی‌ها و دل‌نگرانی‌ها؛ بنت العین به معنای اشک. در جایگاه واکنش و کنترل ترس نیز، بیان ترس برای زن نسبت به مرد مقبولیت بیشتری دارد، برای نمونه: این یکی خیلی مرد است دل و جرات دارد (Najafi, 2008, p. 689) و یا «برای نشان دادن اینکه شخص بسیار ترسو و بزدل است به زن و دختر شبیه می‌شود، نظیر: بازهم مثل زن‌ها ترسیدی؟» (Sorahi, 2013, p. 199)؛ بنابراین ترس (و چنان‌که اشاره شد غم نیز) زنانه‌تر است.

افزون بر بافت فیزیولوژیک و حالات بدن، بافت پیرامونی و محیطی فرد نیز دستخوش برداشت فرهنگی می‌گردد (الگوی فرهنگی رویدادها/ پدیده‌ها به مثابه علت ترس و غم): برخی رویدادها و پدیده‌ها بدین‌انگاشته می‌شوند و مورد ترس و حذر قرار می‌گیرند مانند عدد ۱۳ در میان ایرانیان، شکستن آئینه، اوقات نحس مانند ماه صفر، کسوف خورشید، دیدن کلاغ^۴ یا بوم، از چپ به راست حرکت کردن پرنده یا آهو و برعکس که اولی از نظر عرب، «السانح» و خوش یمن و دومی «البارح» و بد یمن است که به برداشت فرهنگی از حیوانات و رفتار آن‌ها اشاره دارد.

همچنین در حوزه کنترل ترس شاهد رفتارهای خاص فرهنگی هستیم مانند دعانویسی و حرز،

^۱ بر مبنای یک باور قدیمی، کسی که مشغول کاری باشد اگر عطسه کند یا صدای عطسه بشنود باید کار خود را متوقف کند و گرنه موجب بدیمنی خواهد بود: قلم برداشتم که شرحی بنگارم، ولی صبر آمد و دست نگه داشتم (Najafi, 2008, p. 991).

^۲ چشم خوردن: به عین^۱ (Nazemian, 2014, p. 105) یا عینه مالحه: چشم او شور است (Nazemian, 2014, p. 264).

^۳ برخی، خواب را نه نشانگر حالات روحی و بازتاب آن‌ها در خواب، بلکه نشانه شر یا خیر می‌بینند.

^۴ إذا كان الغراب دليل قوم / سیهدهم سبیل الهالکینا: هرآن‌کو زاغ باشد رهنمایش / به گورستان بود پیوسته جایش (Nazemian, 2014, p. 24).

نظر قربانی یا «بین و بترک» وصل کردن، خواندن آیه‌های قرآنی مربوطه، اسپند دود کردن، صدقه دادن و نذر کردن و موارد مشابه. گفتنی است که امروزه برخی الگوهای فرهنگی کنترل احساس ترس تغییر کرده و رویارویی با ترس و نه گریز از آن، به عنوان راه حل موثر در مهار آن شناخته می‌شود.

در پایان، باید یادآور شد، از آن جا که ما در پی شناخت نظام مفهومی ترس هستیم و الگوی فرهنگی دینی- قرآنی، نقش مؤثری در شکل‌دهی به بخشی از این مفهوم میان جامعه فارسی‌زبان و عرب‌زبان دارد، شایسته است به این موضوع نیز پرداخته شود. به این صورت که الگوی ارزشی دین با الگوی شناختی احساس که شامل پنج مرحله مورد اشاره در زیر است، متفاوت است یعنی این الگوی ترس ارزشی است که سناریوی ترس شناختی را سازماندهی می‌کند و این دین است که معلوم می‌کند علت ترس ارزشی چه باشد. در واقع، از نظر دینی، ترس بایسته است از خدا و نواهی او باشد و ترس از غیر خدا ناپسند به شمار می‌آید. دین با تعیین علت، عملاً دچار تجربه احساسی شدن با دیگر علل را به نوعی نهی می‌کند. به گونه‌ای که گویی احساس با برخی علل مشخص، شایسته نیست به مرحله دوم یعنی «وجود» برسد. همین‌طور شدت احساسات را نیز مشخص می‌کند. برای نمونه ترس با یاد خدا آرام می‌گردد و به مرحله «اثر گذاری عملی و مختل شدن زندگی فرد» نمی‌رسد. بنابراین، می‌توان الگوی شناختی احساس ترس در قرآن را در مقایسه با سناریوی پنج مرحله‌ای احساس، این‌گونه ترسیم کرد:

سناریوی احساس: علت ← وجود ← تلاش برای کنترل ← از دست دادن کنترل ← واکنش
سناریوی دین: اگر علت خدا نباشد ← (عدم وجود احساس)

اگر علت خدا و نواهی او باشد ← وجود احساس ← (عدم کنترل) ← واکنش

اگر علت خدا باشد، عملاً کنترل و تلاش برای مهار احساس - در اینجا ترس - مطرح نیست و شما می‌توانید بی‌اندازه از خدا، خوف و خشیت داشته باشید. همچنین «نمی‌توان الگوی احساس به مثابه عکس‌العمل آنی را با دین منطبق و هماهنگ دانست» (Kövecses, 2020, p. 279). در واقع، در مدل روزمره، علتی ما را تهدید می‌کند و در نتیجه می‌ترسیم. از جنبه زمانی، علت پیش از ترس قرار دارد. در قلمرو عالم روحانی، ما اکنون از نواهی الهی می‌ترسیم، چون اتفاق بدی در آینده (قیامت) برایمان می‌افتد. شخص مذهبی، پاسخ فوری عاطفی تجربه نمی‌کند و ترس او از خدا، یک احساس نامطبوع و دردناک نیست، بلکه برخلاف الگوی «ترس به مثابه ضد ارزش در زندگی دنیوی»، ارزشمند است و خود سعادت به شمار می‌آید. همچنین، گذشته از فرد و احساس و خدا در الگوی دینی، در حوزه اجتماعی نیز جامعه‌ای با فرهنگ دینی، برادران و خواهران یک‌دیگرند (انما المؤمنون إخوة)، پس باید مایه ترس یک‌دیگر نباشند. کما اینکه برخی

پاره‌گفتارهای فرهنگی - دینی مانند «ان شاء الله»، الگوی شناختی عدم قطعیت رخداد را - حتی در صورت فراهم بودن اسباب - نشان می‌دهد؛ چرا که از منظر دینی، خواست خدا را کسی نمی‌تواند پیش‌بینی کند، پس حالت مطلوب برای فرد، جایی میان خوف و رجا است.

۶. نتیجه‌گیری

- بررسی منتخبی از رایج‌ترین عبارات‌های شناختی زبان‌های فارسی و عربی نشان می‌دهد که:
- سرما، ظرف، بیماری و حیوان، رایج‌ترین حوزه‌های مبدأ برای بیان و فهم استعاره‌ی مفهوم ترس است.
 - بسیاری از جنبه‌های مفهوم ترس در این دو زبان، مشترک و برخی دیگر مختلف هستند که داده‌های مختلف یا فرهنگ‌بنیاد این پژوهش، اغلب جزء استعاره‌های متجانس‌اند. یعنی هر دو زبان از استعاره‌های مشترک در سطح عام بهره گرفته، سپس اطلاعات شناختی فرهنگی خود را به آن افزوده و استعاره‌های ویژه‌ی زبانی به وجود آورده‌اند، برای نمونه، استعاره «خوف یجمد الدم فی العروق»، در عربی، استعاره عام «ترس سرما است» را انتخاب کرده‌است، سپس به جای سرما، یخ‌زدن خون را برگزیده و این عبارت استعاره‌ی فرهنگ‌بنیاد را که در فارسی همسان ندارد، به وجود آورده‌است. این در حالی است که در زبان فارسی اغلب این همه تن یا برخی اعضای بیرونی دیگر است که یخ می‌کند (تم یخ کرد) و دلیل اصلی این موضوع، به باور کوچش (Kövecses, 2005) «تأکید تجربی متفاوت» یا گوناگونی فرهنگ - زبان‌ها در برجسته دانستن برخی جنبه‌های نقش بدن است. در نمونه‌ای دیگر درباره‌ی استعاره «حیوان»، گوینده‌ی فارسی، مبدأ ضعف و کوچکی را انتخاب کرده و استعاره «موش شده بود» را به کار گرفته‌است و فرد عرب‌زبان، ویژگی فراری بودن را در شترمرغ و کلاغ برجسته دانسته و استعاره‌های «أجبن من نعامه» یا «أحذر من غراب» را پدید آورده‌است.
 - مدل‌های شناختی پیش‌نمونه‌ای پژوهش حاضر، مطابق با سناریوی پنج مرحله‌ای احساس است و بخشی از مدل‌های غیر پیش‌نمونه‌ای را می‌توان در نمودهای عُرفی و دینی جست‌وجو کرد.

فهرست منابع

- دهخدا، علی اکبر (۱۳۶۳). *امثال و حکم*. ج ۶. ج ۱، ۲، ۳، ۴. تهران: سپهر.
- راسخ مهند، محمد (۱۳۸۹). «بررسی معانی حروف اضافه مکانی فرهنگ سخن بر اساس معنی‌شناسی شناختی». *ادب پژوهی*. شماره ۱۴. ص ۴۹-۶۶.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲). *المفردات فی غریب القرآن*. تحقیق صفوان عدنان داوودی.

بیروت: دارالعلم.

ربیعی، فاطمه، نیما قربانی و لیلی پناغی (۱۳۹۹). «همبسته‌های فیزیولوژیک هیجان‌های بنیادی خشم و غم در افراد سالم و افسرده». *علوم روان شناختی*. دوره ۱۹. شماره ۹۰. صص ۶۶۵-۶۷۵.

شمیسا، سیروس (۱۳۸۱). بیان. چ ۹. تهران: فردوس.

صراحی، محمد امین (۱۳۹۱). *بررسی مقابله‌ای استعاره در زبان‌های فارسی و انگلیسی بر اساس نظریه استعاره‌های مفهومی*. پایان‌نامه دکتری. دانشگاه اصفهان.

غلامعلی زاده، مهران، علی رضا محمد رضایی و صادق فتحی دهکردی (۱۴۰۱). «بررسی تطبیقی استعاره مفهومی زمان در آثار محمود دولت‌آبادی و یوسف ادریس». *زبان پژوهی*. سال ۱۴. شماره ۴۳. صص ۳۳-۶۴.

کوچش، زولتان (۱۳۹۸). *مقدمه‌ای کاربردی بر استعاره*. ترجمه شیرین پورابراهیم. چ ۲. تهران: سمت.
کوچش، زولتان (۱۳۹۹). *استعاره‌ها از کجا می‌آیند؟ شناخت بافت در استعاره*. ترجمه جهان‌شاه میرزابیگی. چ ۳. تهران: آگاه.

لیکاف، جرج و مارک جانسون (۱۳۹۵). *استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم*. ترجمه هاجر آقا ابراهیمی. چ ۲. تهران: نشر علم.

معلوف، لوئیس (۱۳۷۳). *المنجد فی اللغة العربیة المعاصرة*. بیروت: دارالمشرق.

مولودی، امیر سعید و غلامحسین کریمی‌دوستان (۱۳۹۶). «رویکرد پیکره‌بنیاد به استعاره‌های شناختی در زبان فارسی: مطالعه حوزه مقصد ترس». *هنر زبان*، دوره ۲. شماره ۴. صص ۷-۴۰.

ناظمیان، رضا (۱۳۹۳). *فرهنگ امثال و تعابیر عربی-فارسی*. تهران: فرهنگ معاصر.

نجفی، ابوالحسن (۱۳۸۷). *فرهنگ فارسی عامیانه*. چ ۲. تهران: نیلوفر.

References

- Afrashi, A., & Ghouchani, B. (2018). Conceptual metaphors of FEAR in Persian and English: A cognitive and corpus-based. *Language Art*, 3(2), 45-60. DOI: <https://doi.org/10.22046/LA.2018.09>
- Dehkhoda, A. A. (1984). *Amsal-o Hekam*. Tehran: Sepehr. (in Persian).
- Gholamalizadeh, M., Mohammadrezaei, A. R., & Fathi, S. (2022). A comparative study of time metaphor in Mahmoud Dolatabadi and Yusuf Idris' novels. *Journal of Language Research* 14 (43), 33-64 (in Persian). <https://doi.org/10.22051/JLR.2021.25894.2048>.
- Grady, J. E. (2007). Metaphor. In D. Geeraerts, & H. Cuyckens (Eds.), *The Oxford handbook of cognitive linguistics* pp.188-213). Oxford: Oxford University Press. [10.1093/oxfordhb/9780199738632.013.0008](https://doi.org/10.1093/oxfordhb/9780199738632.013.0008)
- Kövecses, Z. (2019). *A practical introduction to metaphor* (Trans: Sh. Poorabrahim). Tehran: Samt. (in Persian)
- Kövecses, Z. (2005). *Metaphor in culture*. New York and Cambridge: Cambridge University Press.
- Kövecses, Z. (2000). *Metaphor and emotion: Language, culture, and body in human*

- feeling. Cambridge: Cambridge University Press.
- Kövecses, Z. (2020). Where metaphors come from? Reconsidering context in metaphor (Trans: J. Mirzabeigi). Tehran: Agah. (in Persian)
- Lakoff, G., & Johnson. M. (2016). The metaphors we live by (Trans: H. A. Ebrahimi). Tehran: Elm Publishing. (in Persian)
- Langacker, R. (1991). Cognitive grammar. In F. G. Droste, & J. E. Joseph (Eds.) Linguistics theory and grammatical description (pp. 275-306). Amsterdam: John Benjamin's Publishing Company. <https://doi.org/10.1075/cilt.75.02dro>
- Malouf. L. (1994). Al-Monjed. Beirut: Dar Al-Mashreq (In Arabic).
- Moloodi, A., & Karimi Doostan, Gh. (2017). A corpus-based approach to cognitive metaphors in Persian: The study of fear target domain. Language Art, 2(4), 7-40 (In Persian). <https://doi.org/10.22046/LA.2017.19>
- Najafi, A. (2008). Folk Persian culture. Tehran: Niloufar. (in Persian).
- Nazemian, R. (2014). Dictionary of Arabic-Persian proverbs and expressions. Tehran: Contemporary Culture. (in Persian).
- Rabiee, F., & Ghorbani, N., & Panaghi, L. (2020). Physiologic correlates of basic emotions of anger and sadness in healthy and depressed people. Journal of Psychological Science, 19 (90), 665-675 (in Persian). URL: <http://psychologicalscience.ir/article--\707fa.html>
- Ragheb Isfahani, H. (1992). Al mofradat fi Gharibil Qur'an: Research of Safwan Adnan Davoodi. Beirut: Dar al-elm. (in Arabic).
- Rasekh Mahand, M. (2010). Investigating the meanings of spatial suffixes of speech culture based on cognitive semantics. Literature Research, 14, 49-66 (In Persian). <https://doi.org/20.1001.1.17358027.1389.4.14.2.6>
- Shamisa, S. (2002). Bayan. Tehran: Ferdows. (in Persian).
- Sorahi, M. A. (2013). A contrastive analysis of Persian and English metaphors based on conceptual metaphor theory (Doctoral dissertation). University of Isfahan, Isfahan, Iran. (in Persian)
- Yu, N. (1998). The Contemporary Theory of Metaphor. Amsterdam: John Benjamins B. V.

